

رابطه دین و سیاست در اسلام

مهدی زحمتکش^۱
علی جعفری^۲

چکیده: بی‌شک یکی از مسائل مهم در حوزه اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی، مسئله رابطه "دین" و "سیاست" است، در جهان اسلام و گرایش‌های مطرح در بین اندیشمندان مسلمان درباره نوع و چگونگی این رابطه، مناقشه و نزاع جدی وجود دارد. برخی با انکار هرگونه پیوندی میان دین و سیاست، تداخل یکی از آن دو را در امور دیگری موجب ناکارایی طرف مقابل دانسته‌اند و لذا به جدایی کامل آن دو توصیه می‌کنند. برخی دیگر نیز با بیان استدلال‌های گوناگون و مستند معتقد به وجود رابطه‌ای عمیق بین دین و سیاست می‌باشند. هر چند این گروه در کیفیت و نوع رابطه دین و سیاست با هم اختلاف نظر دارند ولی در این اصل یعنی وجود رابطه، کنش و واکنش متقابل میان دین و سیاست، متفق‌القول هستند. پرسش اصلی این پژوهش این است که این دو گروه چگونه و با چه دلایلی به تبیین نظر خود در مورد رابطه میان دین و سیاست و تعامل یا عدم تعامل آن دو می‌پردازند؟ بر این اساس فرضیه به این صورت مطرح می‌شود که علی‌رغم وجود استدلال‌های طرح شده از سوی هر یک از دو گروه، در مکتب اسلام میان دین و سیاست، هم رابطه مفهومی و نظری و هم رابطه‌ای نهادی و ساختاری وجود دارد و این دو نوع رابطه نیز با هم هماهنگ و مرتبط هستند. هدف این نوشتار این است که رابطه دین و سیاست را به صورت محتوایی و از طریق بررسی دیدگاه‌ها و نظرات چند تن از نظریه‌پردازان هر دو گروه مورد بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی: دین، سیاست، اسلام، امام خمینی (ره)، شهید مطهری، حکومت، قرآن، استعمار.

۱. آقای مهدی زحمتکش، دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس
pardis12_74@yahoo.com

۲. آقای علی جعفری، پژوهشگر و دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
al_jafari@yahoo.com

مقدمه

یکی از مهم‌ترین علل اختلاف در دیدگاه‌های حکومتی و سیاسی میان مسلمانان برگرفته از این اندیشه است که آیا سیاست و اداره امور دنیای انسان‌ها، امری جداناپذیر از متن دین است و یا دین تنها به امور معنوی و اخروی مردمان می‌پردازد و حکومت به‌عنوان یک امر عرفی و این جهانی به خود مردم واگذار شده است؟ در واقع، این سؤال یا دغدغه امری است تاریخی و نه تنها در میان پیروان ادیان و شرایع که برای همه اهل نظر و تحقیق نیز کم و بیش مطرح بوده است. به عنوان مثال، فاضل مقداد به عنوان عالم دینی می‌گوید: "دین و حکومت دو همزادند و همراه که یکی را بدون دیگری فایده نخواهد بود..." (فاضل، ۱۳۹۶ق: ۲۶۲). امام خمینی (ره) نیز به مثابه رهبری دینی تأکید دارند: "والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کرده‌اند...". این موضوع در دیگر شرایع مانند مسیحیت نیز مطرح بوده است. اما در دوران اولیه تاریخ مسیحیت و نیز در عصر مدرنیته آن‌ها تصمیم گرفتند که از دخالت دین در حوزه سیاست جلوگیری کنند و از طرف دیگر هم از نفوذ سیاست در حوزه دین و تحت‌تأثیر قرار دادن آن جلوگیری نمایند. در واقع، آن‌ها به این نتیجه رسیدند که دین به حوزه فردی و شخصی افراد و رابطه او با خدا برمی‌گردد و بدین لحاظ نمی‌توان آن را به حوزه عمومی و مملکت‌داری سرایت داد. پس از دوران حاکمیت هزار ساله کلیسا بر کلیه شئون زندگی در غرب آن دوران و ناکارایی آن در قرن‌های متمادی، بعضی از اندیشمندان سیاسی غرب را واداشت تا بر نظریه تفکیک دین از حوزه حیات اجتماعی روی آورند و به تحدید دخالت دین در حوزه مخصوص زندگی انسان‌های غربی رضایت دهند. ظهور چنین اندیشه‌ای به تشکیل حکومت‌هایی در جهان غرب منجر گردید که خود را ملتزم به رعایت مقررات و احکام دینی در سطح اجتماع، سیاست داخلی و امور خارجی نمی‌دیدند. این اندیشه پس از فراگیر شدن اندیشه‌های غربی در اغلب کشورهای اسلامی نیز شیوع پیدا کرد. به طوری که امروزه بسیاری از این کشورها یا به‌طور رسمی دارای حکومت‌های غیردینی هستند و یا عملاً شیوه لائیک اعمال حکومت را دارا هستند (خواج‌سروی، ۱۳۸۰: ۹۲) و به عبارت بهتر هیچ اعتقادی به رابطه بین دین و سیاست ندارند. در مقابل نظریه فوق که از سوی غربی‌ها و به خصوص طرفداران مسیحیت مطرح شده است؛ بسیاری از اندیشمندان اسلامی بر وجود رابطه وثیق و عمیق بین دین و سیاست در مکتب اسلام معتقدند. این نظریه‌پردازان و اندیشمندان برای اثبات دیدگاه‌های خود استدلال‌های گوناگون عقلی و نقلی (قرآن و سنت پیامبر) ارائه می‌دهند. افرادی چون فارابی، ابن‌سینا، خواج‌نصیر، مسکویه، ماوردی (ماوردی،

۱۳۹۳ق: ۵)، ابن خلدون، فخررازی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده، اقبال لاهوری (مطهری، ۱۳۷۱: ۴ و ۵)، امام خمینی و... در این گروه قرار می‌گیرند. البته در جهان اسلام نیز، به ویژه در دوران معاصر، گروهی از اندیشمندان و نظریه‌پردازان بر این باورند که دین و سیاست دو مقوله جدا از هم است. این گروه قائلند که در مبحث سیاست و دین، باید قائل به تفکیک وظیفه ریاست دینی و سیاسی شد، آن چه هست و تحقق یافته رسالت است بدون حکومت و دین است بدون دولت؛ به عبارت دیگر، سیاست وجهه دنیایی و زمینی دارد و دین وجهه‌ای خدایی و آن جهانی، و این دو از یکدیگر فاصله دارند. افرادی چون علی عبدالرزاق، مهدی بازرگان و... در این گروه قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، علی عبدالرزاق مصری در باره حکومت پیامبر(ص) می‌نویسد: "گرچه پیامبر(ص) ریاست داشته، این ریاست با توجه به شأن رسالت او بوده و یک حکومت معنوی و دینی بوده است نه حکومت سیاسی" (عبدالرزاق، ۱۳۸۰: ۱۷۱).

این گروه هم برای اثبات دیدگاه‌های خود تلاش کرده‌اند تا استنادهای گوناگونی از آیات قرآنی، سنت (روایات) و همچنین استدلال به حکم عقل بیاورند. حال باید دید هریک از این دو گروه چه مستنداتی را ارائه می‌دهند و کدام یک به حقیقت اسلام نزدیک‌ترند؟ البته پیش از هر چیز باید دانست این که چرا در یک دین واحدی مثل اسلام چنین اختلاف دیدگاهی در بین نظریه‌پردازان آن در مورد رابطه دین و سیاست وجود دارد؛ به تعاریف متفاوت آن‌ها از دین و سیاست، مبانی دین و سیاست، هدف دین و سیاست و... برمی‌گردد.

بنابراین، در این مقاله تلاش می‌شود تا دیدگاه‌های موافقان و مخالفان رابطه دین و سیاست در جهان اسلام، با تکیه بر دلایل آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد و چرایی هر کدام بیان شود. به علاوه ارتباط و دوری یا نزدیکی هر کدام از آن‌ها با اساس دین مورد نظر قرار می‌گیرد. در جهت تحقق این امر، با روشی توصیفی که گاه با تحلیل به ضرورت همراه می‌شود، تلاش می‌کنیم تا ابتدا در یک بحث مفهومی به بررسی تعاریفی از دین و سیاست اشاره و سپس به دیدگاه و دلایل تعدادی از موافقان رابطه دین و سیاست در اسلام بپردازیم و در قسمت بعد به دیدگاه برخی از مخالفان رابطه دین و سیاست در اسلام و دلایل آن‌ها و در پایان نیز به بیان نتیجه مورد نظر خویش خواهیم پرداخت.

۱. بحث مفهومی

همان‌طور که در مقدمه بیان شد یکی از دلایل اصلی اختلاف‌نظر در مورد نوع رابطه دین و سیاست به تعاریف و برداشت‌های متفاوت و گوناگون اندیشمندان از مفاهیم و پدیده‌های دین و سیاست که در اصل، بحثی مفهومی و در حیطه بیان چیستی و ماهیت این دو پدیده است مربوط می‌شود. در خصوص دین و سیاست تعاریف گوناگون و متفاوتی از سوی نظریه‌پردازان و اندیشمندان این حوزه ارائه شده است و هر یک از زاویه و دیدی مشخص به این مفاهیم توجه کرده‌اند. این مقاله قصد ندارد تا به تمامی این تعاریف اشاره کند، بلکه تنها چند مورد از آن‌ها را برای نمونه ذکر کرده و به جمع‌بندی و بیان نظر خود می‌پردازد.

الف) تعریف دین

هر چند محققان دین را از ابعاد گوناگون معرفت‌شناسی، فلسفی، کلامی، فقهی، حقوقی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، تاریخ دین و... مورد بررسی قرار داده‌اند، در اینجا به چند تعریف خاص از منظر دو فرهنگ غربی و اسلامی اشاره می‌شود.

۱. فرهنگ غربی: تعریف دین در فرهنگ غرب مبتنی بر برداشت آن‌ها از دین به‌عنوان نهادی معنوی و گاه شخصی است و لذا با برداشت‌های مطرح در فرهنگ اسلامی متفاوت است. در میان دانشمندان غربی به تعاریفی راجع به دین برمی‌خوریم که فاقد هرگونه جنبه اجتماعی - سیاسی بوده و نیز فاقد جنبه‌های دنیوی و مادی است. به علاوه، ارتباط دین با وحی و آسمان در بسیاری از این تعاریف مورد توجه قرار نگرفته است. به عنوان مثال نیل اسملسر، فلورانس، کلاکون و فرد استرادیات بک، دین را از مقوله جهت‌گیری ارزشی دانسته‌اند و آن را عبارت از اصول پیچیده و در عین حال کاملاً منظم و مرتب‌شده‌ای شمرده‌اند که به جریان سیال اعمال و اندیشه‌های انسانی در ارتباط با حل مسائل مشترک انسانی، نظم و جهت می‌دهد (عمید زنجانی، ۱۳۷۵: ۳۹). رابرتسون در تعریف دین گفته است "فرهنگ مذهبی به یک رشته از باورداشت‌ها و نمادهایی اطلاق می‌شود که دربرگیرنده تمایزی میان امر تجربی و امر فراتجربی یا واقعیت متعالی می‌باشند. در اینجا امور تجربی اهمیتی کمتر از امور غیر تجربی دارند" (Robertson, 1970: 47).

مارکس و انگلس نیز معتقدند که "دین، خودآگاهی و خود احساسی انسانی است که هنوز خود را کشف نکرده و یا خود را گم کرده است. دین، "تحقق خیالی" ذات بشر است؛ چرا که ذات بشر واقعیت حقیقی ندارد" (شجاعی زند، ۱۳۸۵: ۳۵). اس. رایناخ دین را "مجموعه‌ای از اوامر و نواهی که مانع عملکرد آزاد استعدادها می‌گردند"

می‌داند. ماتیو آرنولد هم می‌گوید: "دین همان اخلاق است که احساس و عاطفه به آن تعالی، گرما و روشنی بخشیده است" (سهرابی‌فر، ۱۳۸۵: ۵). تعریف دیگری از دین چنین است "دین عبارت است از برداشت و شناخت انسان از یک قدرت فراطبیعی محیط، علی‌الخصوص از خدایان، یا خداوندان مشخصی که سزاوار عبودیت‌اند یا دین عبارت است از: احساسات، اعمال و تجربیات افراد انسان در تنهایی‌شان تا آنجا که خود را ارتباط با هر آنچه الوهی می‌انگارند، می‌یابند" (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۳).

در یک ارزیابی کلی می‌توان نگاه غربیان دوران تجدد به دین را در محدوده امر معنوی محض یا ارزش‌های معنایی و یا برنامه‌هایی خاص برای زندگی دید که انسان را با نیروهای فرامادی مرتبط می‌سازند و احساس و عاطفه در آن‌ها نقش مهمی دارد. از همین‌رو دین همیشه یا حداقل در برخی از میادین زندگی نقش منفی و بازدارنده دارد و ابعاد شخصی، فردی و معنوی آن جهانی و مقدس تلقی می‌شود.

۲. فرهنگ اسلامی: در جهان اسلام غالب تعاریف دین از منظر کلامی، فقهی و فلسفی مطرح شده و متوجه رسالت، هدف، بنیان و جایگاه دین و نقش و کلیت برنامه‌های آن و یا ارتباط آن با انسان بوده است. در اینجا به چند تعریف مهم اشاره می‌گردد.

استاد سبحانی در تعریف دین می‌گوید: "دین یک معرفت و نهضت همه‌جانبه به سوی تکامل است که چهار بعد دارد: اصلاح فکر و عقیده، پرورش اصول عالی اخلاق انسانی، حسن روابط افراد اجتماع و حذف هرگونه تبعیض‌های ناروا". (سهرابی‌فر، ۱۳۸۵: ۵). مصباح یزدی معتقد است "دین برابر است با اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان و انسان و دستورات عملی متناسب با این عقاید" (سهرابی‌فر، ۱۳۸۵: ۵). عمیدزنجانی نیز در تعریف خود "دین را مجموعه به هم پیوسته‌ای از باورها و اندیشه‌های برگرفته از وحی الهی در رابطه با جهان، انسان، جامعه و جهان پس از مرگ تعریف می‌کند که هدف آن، هدایت انسان به سوی روش بهتر زیستن و کامل‌تر شدن است. در واقع، این تعریف منطبق با تفسیری است که در برخی از روایات و کتاب‌های کلامی در مورد ایمان آمده است: (اعتقاد بالجنان، عمل بالأركان و اقرار باللسان) که تعاریف جامعه‌شناسانه از دین که برخی جامعه‌شناسان ارائه داده‌اند نیز می‌تواند در راستای این تعریف جامع باشد (عمیدزنجانی، ۱۳۷۵: ۷۳). سیدمحمدحسین طباطبایی در تفسیرالمیزان تعاریف‌های گوناگونی از دین ارائه کرده است از جمله: "دین عبارت است از عقاید و دستوره‌های عملی و اخلاقی که پیامبران از طرف خدا برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند". در جایی دیگر فرموده است: "دین در عرف قرآن عبارت است از: سنت‌های اجتماعی که در جامعه جاری است و این سنت‌های اجتماعی یا دین فطری و

حق است و یا دین تعریف شده و غیر فطری" (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۳). از منظر امام خمینی(ره) دین اسلام برنامه الهی جامع سعادت دنیوی و اخروی کلیه افراد بشر در حوزه حیات اجتماعی و خصوصی آنهاست (خواجه سروی، ۱۳۸۰: ۹۴). این تعریف در جملات متعددی از ایشان بیان شده که روشن‌ترین آن مطلب زیر است:

"اسلام مکتبی است که برخلاف مکتب‌های غیر توحیدی، در تمام شئون فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد فروگذار ننموده است و موانع مشکلات سر راه تکامل را در اجتماع و فرد گوشزد نموده و به رفع آنها کوشیده است" (امام خمینی، ۱۳۷۱: ۸).

علامه محمدتقی جعفری نیز در بررسی دین چنین می‌گوید: دین دارای دو رکن است؛ اعتقادات، احکام و تکالیف، رکن دوم به دو بخش تقسیم می‌شود که عبارتند از: اخلاقیات و احکام فقهی و از سوی دیگر احکام فقهی نیز به دو بخش یعنی احکام اولیه و احکام ثانویه تقسیم می‌شوند (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۴). همه این تعاریف دین را برنامه‌ای جامع می‌دانند که همه ابعاد وجودی انسان را پوشش می‌دهد و مبتنی بر وحی الهی است و توسط پیامبران در اختیار انسان‌ها قرار می‌گیرد. در این میان شهید سیدمحمدباقر صدر نگاه دو بعدی به دین داشته و آن را به دو صورت تعریف می‌نماید. او با ارجاع به آیه زیر می‌نویسد:

"فاقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک دین القیم..."(روم: ۳۰). "دین، سرشت مردم و فطرت الهی است که مردم را بدان سرشته و هیچ‌گاه خلقت را نمی‌توان دگرگون ساخت... و همان‌گونه که شما نمی‌توانید هیچ بخشی از بخش‌های انسان را از او جدا سازید، نمی‌توانید از انسان دینش را بر کنید... دین، فطرتی است که خداوند سرشت مردم را بر آن نهاده است..." (صدر، ۱۳۸۸: ۱۱۶ و ۲۰۱). بنابراین، در این تعریف دین فطرت و ذات این انسان و بخشی جدایی‌ناپذیر از وجود اوست و سنتی از سنت‌های الهی در تاریخ بشر که از آدمی جدا نمی‌گردد و در فطرت و وجود او سرشته شده است و امری تحمیلی برای او محسوب نمی‌شود. او در بیان دیگری از دین، آن را به‌مثابه قوانین الهی مدون آسمانی برای بشر می‌داند که برای هدایت انسان‌ها آمده است و با ذاتش هماهنگ و همسان است و لذا تشریح دین مبتنی بر تکوین آن در وجود انسان می‌باشد و با اشاره به آیه زیر "شرع لکم من الدین ما وصی بها..." (شوری، ۱۳) می‌نویسد: "در اینجا دین به عنوان تشریح و قانون تلقی شده و امری است که از جانب خدای متعال آمده..." (صدر، ۱۳۸۸: ۱۱۶ و ۲۰۰). دین مجموعه مقررات و قوانین الهی و آسمانی تشریح شده برای انسان‌هاست که

از طریق وحی و به وسیله پیامبر در اختیار انسان قرار گرفته است و هماهنگ و همگام با ساختار فطری و ذاتی او می‌باشد.

۳. نتیجه‌گیری: انسان موضوع دین است و دین برای انسان تشریح شده است. حال باتوجه به ابعاد وجودی انسان و موضوعیت وی برای دین، در حقیقت: "دین نظام معرفتی از حقایق هماهنگ و منطبق بر ذات و سرشت انسان است که با هدف سعادت‌بخشی و به کمال رساندن او، از ناحیه ذات الهی صادر شده و به صورت گزاره‌های حقیقی (هست و نیست ها) و ارزشی (بایدها و نبایدها) در قالب وحی به بشر ارائه شده است و از ابعاد و نیازهای گوناگون انسان اعم از فردی و اجتماعی، جسمی و روحی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی حکایت کرده و نقش و کارکرد هدایتی در همه ابعاد برای انسان دارد." از این تعریف نکات زیر منتج می‌گردد:

۱. دین نظام یا مجموعه معرفتی است یعنی اولاً معرفت و آگاهی است؛ ثانیاً نظام و مجموعه‌ای منظم است.

۲. موضوع دین انسان است و لاغیر.

۳. دین ریشه در وجود انسان دارد و امری فطری و ذاتی است؛ در نتیجه تحمیلی و بیرونی نمی‌باشد.

۴. میان حقیقت دین و متون دینی تفاوت وجود دارد. حقیقت دین نظام حقایق هماهنگ مبتنی بر فطرت است ولی متون دینی و نیز ابعاد و اجزای تشکیل‌دهنده دین، به مجموعه گزاره‌های حقیقی و ارزشی دلالت‌کننده بر آن حقایق هماهنگ اطلاق می‌شود.

به تعبیری دیگر: "حقیقت عینی و خارجی وجود دارد که همان واقعیت مبدأ و منتهای صراط است که به ریشه هستی مربوط است و همه امور در سایه آن حقیقت عینی، معنای خود را می‌یابند و این حقیقت عینی، موضوع دین است" (لاریجانی، ۱۳۷۲: ۳۵).

۵. دین متضمن تکامل و سعادت انسان می‌باشد و از آن رو که سعادت انسان‌ها به زمینه‌های فردی، اجتماعی و ساحت‌های دیگر ارتباط دارد، دین نیز با توجه به ابعاد و ساحت‌های انسان ابعاد و ساحت‌های متفاوتی پیدا می‌کند. هر دینی از دو بخش اساسی تشکیل شده است: الف) عقاید و گزاره‌های حقیقی که ریشه دین‌داری به شمار می‌رود. ب) دستورات عملی و ارزشی که برپایه آموزه‌های اعتقادی استوار شده‌اند.

۶. نکته قابل توجه دیگر این که گزاره‌های حقیقی و ارزشی موجود در متون دینی، از سوی حق تعالی نازل شده است، لذا تفکیک میان حق و باطل ضروری است.

ب) تعریف سیاست

در خصوص سیاست نیز بیان تعریفی واحد و یکسان که هم جامع باشد و هم مانع، کار مشکلی می‌باشد و به همین علت است که نظریه‌پردازان و اندیشمندان گوناگون تعاریف متفاوت و گوناگونی را از سیاست ارائه داده‌اند. در واقع بحث سیاست و تعریف آن، همانند دین و تعریف آن، حوزه فوق‌العاده گسترده، نزاع آفرین و پر چالش است. آنچه در اینجا می‌توان به آن اشاره کرد آن است که سیاست در دو فرهنگ غرب و شرق، به دو صورت متفاوت تعریف گردیده است؛ که این تفاوت را می‌توان در جهان‌بینی مادی غرب و جهان‌بینی الهی شرق (اسلام) نیز مشاهده کرد. در واقع همین تفاوت جهان‌بینی‌ها موجب تفاوت در بیان مفاهیم در این دو فرهنگ گردیده است.

دانشمندان اسلامی باتوجه به معنی لغوی سیاست "پاس داشتن... حراست... تدبیر و هدایت و راه بردن و تهذیب، اداره کردن، تدبیر نمودن، هدایت و مدیریت کردن، عدالت و نظایر آن (دهخدا، ۱۳۲۵/۶-۶ و جمشیدی، ۱۳۸۵: ۵۶) و اهمیت و جایگاه آن به تعریف این مفهوم پرداخته‌اند. برای مثال، امام خمینی (ره) در تعریف آن گفته است: "سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و این‌ها را هدایت کند به طرف چیزی که صلاحشان است، صلاح افراد است، صلاح ملت است و این مختص انبیاء است. دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند و این مختص انبیا و اولیاست و به تبع آن‌ها علمای بیدار اسلام (امام خمینی، بی‌تا: ۱۱۶). امام خمینی (ره) در جایی دیگر از سیاست تعریفی همه فهم و بسیار روان و ساده، و نه کلاسیک و آموزشی ارائه کرده است. او این تعریف را در ضمن نقل خاطره‌ای به صورت زیر بیان کرده است: "آن مردک (یکی از مقامات دولتی ایران) وقتی که آمد (در زندان) پیش من، گفت: "سیاست عبارت است از بد ذاتی، دروغ‌گویی و ... خلاصه پدرسوختگی است و این را بگذارید برای ما" راست هم می‌گفت، اگر سیاست عبارت از این‌هاست، مخصوص آن‌ها می‌باشد. اسلام که سیاست دارد، مسلمانان که دارای سیاست می‌باشند، ائمه (ع) هم که "ساسة العباد" هستند غیر این معنایی است که او می‌گفت" (امام خمینی، بی‌تا، ۱۶۷-۱۶۸). از دیدگاه اسلام نیز سیاست عبارت است از تفسیر و توجیه حیات انسان‌ها به سوی عالی‌ترین هدف مادی و معنوی و ملکوتی حیات برای به ثمر رسیدن آن و همین‌طور سیاست عبارت است از مدیریت حیات انسان‌ها چه در حالت فردی و چه در حالت اجتماعی برای وصول به عالی‌ترین هدف‌های مادی و معنوی (جعفری، ۱۳۸۱: ۶۴).

این‌گونه برداشت‌ها آشکارا بر وجود دو نوع نگاه به سیاست در جهان دلالت دارد؛ سیاست معمول در دنیای حاضر که سیاست‌گذاران غیرمذهبی آن را طراحی و

اجرا می‌کنند و به تعبیر شهید صدر با التواء و افتراء همراه است و سیاستی برخاسته از متن دین که با عینیت‌های موجود در حوزه سیاست کنونی دنیا تفاوت ماهوی و صوری دارد و به تعبیر او از افتراء، مخفی‌کاری و عوام‌فریبی به دور است (صدر، بی‌تا، ۶۳). سیاست نوع اول را با استفاده از مبانی اندیشمندان مسلمان می‌توان سیاست ضاله یا به تعبیر امام خمینی (ره) شیطانی و سیاست نوع دوم را سیاست فاضله یا عاده یا انسانی و الهی نامید که با آن می‌توان به سعادت حقیقی رسید (فارابی، ۱۹۹۵: ۴۶). اما همین سیاست نیک و عاده که در جهان اسلام تاحدودی مورد نظر هر دو گروه است در نظر یک گروه هدف و رسالت این جهانی و دنیایی دارد لذا از دین جداست حال آنکه در نگاه دیگری سیاست رسالت و هدف دوج جهانی و دنیایی - اخروی دارد در نتیجه با دین هماهنگی داشته و در بطن آن مطرح است. به علاوه، دین برای تأمین دنیای بشر هم آمده است. مثلاً امام خمینی (ره) در بیان خود این‌گونه اشاره کرده است: "اسلام برای اقامه حکومتی عدل‌گستر آمده است" (امام خمینی، ۱۳۶۹: ۲۰). چنان که از این کلام امام خمینی (ره) به دست می‌آید، هدف دین برپایی حکومتی است که هدفش تدوین و اعمال سیاستی در جهت اجرای عدالت است؛ به عبارت دیگر، هدف دین از این منظر، ایجاد سیاست عاده در درون جامعه و نفس انسان است. عمید زنجانی نیز در تعریف سیاست می‌گوید: "سیاست به معنی مدیریت کلان دولت و راهبرد امور عمومی در جهت مصلحت جمعی و انتخاب روش‌های بهتر در اداره شئون کشور، یا علم اداره یک جامعه متشکل و یا هنر تمشیت امور مردم در رابطه با دولت می‌باشد" (عمید زنجانی، ۱۳۷۵: ۷۵).

در نگرش غربیان نیز سیاست اداره امور جمعی و عمومی جامعه است و محور آن قدرت یا قدرت سیاسی (دوورژه، ۱۳۷۶: ۱۴) یا دولت و حکومت با هدف تخصیص آمرانه ارزش‌ها می‌باشد (Tansey: 5). در یک جمع بندی کلی می‌توان سیاست را تدبیر امور عمومی یا مشارکت در آن یا "مراعات شئون و حراست از مصالح آنچه در خور و شایسته آدمی است" دانست (جمشیدی، ۱۳۸۵: ۸۰) که تمام ابعاد فردی و جمعی انسان را در برمی‌گیرد.

۲. دیدگاه موافقان رابطه دین و سیاست در اسلام

الف) بحث و بررسی کلی

طرفداران رابطه دین و سیاست گرچه در چگونگی رابطه و دلایل آن خطمشی واحد را دنبال نمی‌کنند ولی اصل رابطه دین و سیاست را همه قبول دارند (انصاری، ص ۵). در واقع آن‌ها معتقدند که صرف نظر از تلازم مفهومی، دو مقوله دین و سیاست، اصولاً

توجه به سه بخش اصولی تعالیم اسلام؛ یعنی، ایدئولوژی، شریعت و اخلاق خود مبین این رابطه عمیق، اصولی و جدایی ناپذیر میان آن دو است و با توجه به محتوا و مسائل ماهوی دین و سیاست، جایی برای تردید باقی نمی‌ماند که در اسلام رابطه دین و سیاست یک رابطه منطقی و ماهوی است و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند و جدایی‌ناپذیر و به عبارت دیگر این رابطه به عنوان یک اصل و یک مبنای کلی و زیربنایی در تفکر اسلامی غیر قابل انکار می‌باشد (عمید زنجانی، ۱۳۷۵: ۷۵). در همین رابطه موافقان رابطه دین و سیاست برای بیان دلایل خویش به کتاب، سنت و عقل متوسل می‌شوند و ادله عقلی و نقلی خود را در مورد لزوم رابطه عمیق بین دین و سیاست به صورت کامل مطرح می‌کنند. آنان معتقدند که قرآن ارتباط تنگاتنگ و ناگسستگی دنیا و آخرت را، گاه در قالب "چهره انسان در آخرت" گاه "تجسم اعمال" و گاه در بیان "عینیت پاداش و کیفر اخروی یا اعمال دنیا" بیان فرموده است. هر رفتاری که از انسان در این دنیا سرزند، در زندگی اخروی او مؤثر است و سعادت اخروی آدمی در گرو تصمیمات وی در همین دنیا است. از این رو نمی‌توان عملی را یافت که تنها جنبه دنیوی داشته و در حیات آخرت مؤثر نباشد و یا عملی که تنها جنبه اخروی داشته و در زندگی دنیا بی‌تأثیر باشد. از طرفی واضح است که رفتار، عادات و فرهنگ زندگی افراد جامعه تا چه حد متأثر از نوع و اهداف حکومت است؛ حتی در جوامع امروزی که حکومت به ظاهر برخاسته از مردم است، همواره طبقه خاص، وسائل ارتباط جمعی، اطلاعات، ثروت و غیره را قبضه کرده و برانگیزنده واقعی خواست مردم‌اند (اکبری‌ان، ۱۳۷۶: ۳۲۹). تأثیر حکومت بر فرهنگ زندگی مردم، حتی بیش از نقش تربیت خانوادگی است تا جایی که گفته‌اند "الناس علی دین ملوکهم"، "مردم به دین و روش حاکمانشان‌اند" و "الناس بامرائهم اشبه منهم بأبائهم"، "مردم به فرمانروایشان شبیه‌ترند تا به پدرانشان". قرآن نیز از زبان گمراهان می‌گوید: "ربنا انا اطعنا ساداتنا و کبرائنا فاضلونا السبیلا" و می‌گویند: "پروردگارا! ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند". لذا حتی اگر دین، تنها برای هدایت بشر به سعادت اخروی هم بود، باز نمی‌توانست نسبت به دنیای او به ویژه "حکومت" ساکت باشد؛ چرا که سعادت اخروی انسان در گرو همه این امور است (اکبری‌ان، ۱۳۷۶: ۳۳۰). بنابراین، رابطه دین و سیاست چنان عمیق است که نمی‌توان جدایی بین آن‌ها را متصور شد. موافقان این رابطه منطقی چند دلیل را مطرح می‌کنند: اول این که در عرصه سیاست و قلمرو دین مشترکاتی وجود دارد که این دو را در هدف و یک سلسله مسائل مهم زندگی اجتماعی، به هم مربوط می‌سازند. ولی در عین حال هر کدام از آن دو ممیزات و ویژگی‌های اختصاصی خود را دارند و به همین دلیل در شرایط خاص ناگزیر از یکدیگر جدا

می‌شوند. دوم: بخش عظیمی از مسائل دین در قلمرو عملکرد سیاسی است در حالی که متقابلاً در عرصه سیاست نیز بسیاری از مسائل، مربوط به قلمروهای دین است. به عبارت دیگر چه از بُعد نظری و چه از بُعد اجرایی، هر کدام از آن دو ناگزیر به قلمروی دیگری کشیده می‌شود و بدین جهت سیاست، دین را می‌طلبد و دین نیز سیاست را. سوم: برخی نیز رابطه دین و سیاست را این‌گونه تفسیر می‌کنند که در یک جامعه دینی خواه ناخواه همه چیز و از آن جمله سیاست نیز دینی می‌شود و این نوع تلازم یک امر طبیعی و نوعی جبر است. هنگامی که مردم در یک جامعه سیاسی دیندار هستند، سیاست هم دینی می‌شود و این خصیصه، مدام که مردم ملتزم بر دیانتند، اجتناب‌ناپذیر است و برای جدا کردن سیاست از دین، باید ابتدا مردم را از دین جدا نمود و آن گاه که جامعه بی‌دین شد، سیاست هم غیردینی می‌شود (عمید زنجانی، ۱۳۷۵: ۷۶). مهم‌تر از همه این که موضوع دین و سیاست هر دو انسان است و انسان موجودی است دو بُعدی و هر یک از دین و سیاست به هر دو بُعد او می‌پردازند. در اینجا به بررسی کلی چند دیدگاه می‌پردازیم.

ب) رابطه دین و سیاست از نگاه قرآن کریم

همان‌طور که می‌دانیم جامعیت قرآن کریم از جمله ویژگی‌های آن است که مورد قبول همگان می‌باشد. در قرآن کریم از مباحث و موضوعات مختلفی بحث شده است که نشان از گستردگی و عمق والای معارف آن است، یکی از مباحثی که در قرآن کریم به آن اهمیت خاصی داده شده، مباحث سیاسی است. مسأله مهم و اساسی ارتباط دین و سیاست را می‌توان در معارف قرآن کریم به وضوح دریافت. مباحثی مانند ضرورت تشکیل دولت و حکومت، روابط بین‌الملل، شورا و مشورت، نظام سیاسی و مفاهیم مختلف سیاسی و... از منظر قرآن کریم دولت امری است که در ذات دیانت نهفته است. از دیدگاه قرآن کریم به چند دلیل سیاست و حکومت برای مردم ضرورت دارد:

۱. در داستان بنی‌اسرائیل می‌خوانیم هنگامی که بر اثر هرج و مرج داخلی و نداشتن حاکمیت قوی و لایق، گرفتار ضعف و فتور و شکست شدند و دشمنان بر آنان مسلط گشتند. پس اگر حکومت مقتدر و نیرومندی نباشد و جلوی سرکشان را نگیرد، زمین پر از فساد می‌شود.

۲. شکست لشکر جالوت در برابر بنی‌اسرائیل حاصل وجود رهبری شایسته

است.

۳. طرح مسئله جهاد در چارچوب تشکیلات منظم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و... جهاد و دفاع از جمله ضروریات حکومت و سیاست جامعه برای بقای آن است.

۴. طرح اهداف حکومت شایسته در قرآن: در رابطه با اهداف حکومت شایسته و صالح نیز آیات زیادی وارد شده است که از جمله به آیه ۲۱ و ۵۶ از سوره یوسف و آیه ۸۴ از سوره کهف، آیه ۵۵ از سوره نور، آیه ۲۶ از سوره ص و آیه ۵۸ از سوره نساء می‌توان اشاره کرد.

۵. قرآن کریم حکومت‌های غیرالهی و طاغوتی را نقد و رد می‌کند.

۶. همچنین برای نشان دادن رابطه عمیق دین و سیاست از نگاه قرآن می‌توان به شواهد تاریخی که در این کتاب آسمانی آمده است اشاره کرد. قرآن از پیامبرانی خبر می‌دهد که در عین احراز سمت نبوت، مقام فرمانروایی نیز داشته‌اند و رسماً اداره امور جامعه را در اختیار داشته و مردم را امر و نهی مدنی می‌کرده‌اند. به عنوان مثال قرآن با ذکر آیه‌ای از حاکمیت و فرمانروایی آل ابراهیم خبر می‌دهد و آن را با تعبیر "ملکاً عظیماً" توصیف و تجلیل می‌کند. آنجا که می‌فرماید: "فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمه و آتیناهم ملکا عظیماً" یعنی ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن‌ها حکومت و سلطنت بزرگ عطا کردیم. نویسندگان و صاحب‌نظران از ملک عظیم، اداره جامعه توسط آل ابراهیم را استنباط کرده‌اند؛ یعنی قرآن تأیید می‌نماید که آل ابراهیم افزون بر شأن نبوت و رسالت دارای شأن حاکمیت نیز بوده و در رأس یک حکومت بزرگ قرار داشته‌اند که به اداره و سامان‌دهی آن می‌پرداخته‌اند. پس آل ابراهیم از طرف خداوند مأمور بوده‌اند که جامعه خویش را سامان بدهند و معلوم است که یک پیامبر الهی سیاست دینی و الهی را در میان جامعه خود اعمال خواهد کرد. پس این یک شاهد قرآنی است بر انبیاپی که ترویج دین و اداره جامعه را همزمان برعهده داشته‌اند و پیوند دین و سیاست را از نظر قرآن مستند و مستدل می‌سازد (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۷). داستان طالوت و جالوت شاهد دیگری است که می‌توان از متن قرآن بیرون کشید و به عنوان نمونه قرآنی ارائه داد مبنی بر این که دین و سیاست همزادند و سیاست و دیانت از نظر خداوند هر دو توأمان سعادت و هدایت و رشد جامعه را به ارمغان می‌آورند. دین فاقد جنبه سیاسی و سیاست منهای دیانت هرگز موفق به نجات جامعه از انحرافات و کجروی‌ها نگردیده و خداوند نیز دین را توأماً با سیاست بر پیامبران نازل کرده است (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۷).

۷. قرآن کریم همچنین از فرمان خداوند به حضرت داود در مورد چگونگی حکومت بر مردم خبر می‌دهد. خداوند در خطاب به حضرت داود فرموده است: ای داود

ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم تا میان خلق خدا به حق حکم کنی و هرگز از هوای نفس پیروی نکنی که تو را از راه خدا گمراه سازد و آنان که از راه خدا گمراه شوند چون روز حساب و قیامت را فراموش کرده‌اند به عذاب سخت معذب خواهند شد (سوره ص: ۲۶).

در واقع، حاکم و خلیفه معرفی شدن داود از طرف خداوند در این آیه نشان‌دهنده این است که حضرت داود علاوه بر شأن نبوت دارای شأن حاکمیت سیاسی نیز بوده و این نشان‌دهنده ارتباط تنگاتنگ بین این دو می‌باشد.

۸. بیانات قرآن کریم در مورد روابط بین جوامع گوناگون نشان‌دهنده این است که دین و حکومت (سیاست) به هم پیوسته و مرتبط می‌باشند چرا که از برخی آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که اگر جامعه و دولت اسلامی با دولت خارجی اگرچه دارالکفر باشد قرارداد بین‌المللی منعقد کند و آن را امضا نماید باید به این قرارداد پایبند باشد و نقض عهد ننماید؛ البته تا زمانی که آن‌ها عهد خودشان را نقض نکرده‌اند. از جمله این آیات، آیه ۴ سوره توبه می‌باشد. در این آیه آمده است: برائت از مشرکین شامل کسانی که با شما مسلمین پیمان بسته‌اند نمی‌شود؛ زیرا عهدشان را نقض نکرده‌اند و به دشمنان شما کمک نکرده‌اند با آنان تا پایان قراردادشان طبق تعهداتی که سپرده‌اید عمل نمایید که خداوند متقیان را دوست دارد. بنابراین در موضوع سیاست خارجه و روابط بین‌الملل، کشور اسلامی، نسبت به مردم و سایر کشورها مسئولیت و تعهد دارد. یعنی اگر دولت اسلامی بر طبق صلاح دید خود و بدون تحمیل و اجبار، با دولتی دیگر یا اشخاص یا شرکت‌های وابسته به کشورهای خارجی قراردادی را به امضا رسانید باید به عهد و پیمانش عمل کند (www.tahoordanesh.com).

۹. در قرآن کریم در مورد شورا که یکی از مهم‌ترین نموده‌ها و شاخص‌های تمامی حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی می‌باشد صحبت کرده است. همان‌طور که می‌دانیم قدیمی‌ترین شیوه‌های مدیریت و زندگی اجتماعی انسان‌ها، نموده‌هایی از نظم شورایی به همراه دارد. حتی مستبدترین حکومت‌ها سعی بر آن داشته‌اند که با استفاده از شورا، از یک سو مردم را قانع و وادار به همراهی نمایند و از سوی دیگر از حجم اشتباهات مبتنی بر خودکامگی‌ها و خودمحوری بکاهند. در قرآن کریم نیز برای اداره دولت اسلامی شوراها پیش‌بینی شده است؛ به طوری که شورا ستون فقرات نظام سیاسی اسلام محسوب می‌شود. از جمله آیاتی که برای این موضوع می‌توان به آن استناد کرد؛ آیه ۳۸ سوره شوری می‌باشد که می‌فرماید: "و امرهم شوری بینهم" و امرشان در بینشان به مشورت صورت می‌گیرد. مکتب اسلام با مسأله حکومت و سیاست آمیخته است. هر کس قرآن مجید و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله و ائمه معصومین و همچنین تاریخ

اسلام را مورد توجه قرار دهد، این مسئله را به وضوح در می‌یابد که جدا کردن حکومت و سیاست از اسلام و دین امری غیر ممکن است و به منزله این است که بخواهند اسلام را از اسلام جدا کنند. بنابراین از منظر قرآن کریم، جدایی بین دین و سیاست قابل تصور نیست.

پ) رابطه دین و سیاست از دیدگاه امام خمینی (ره)

بی‌شک در عصر حاضر یکی از معروف‌ترین و مهم‌ترین نظریه‌پردازان طرفدار تفکر رابطه دو پدیده دین و سیاست امام خمینی (ره) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. خیلی از صاحب نظران اسلامی پیوند دین و سیاست را مطرح کردند؛ اما در عمل موفق به تشکیل حکومت دینی نشدند، اما امام خمینی (ره) با تشکیل حکومت دینی مبتنی بر ولایت فقیه و ارائه الگوی حکومت جمهوری اسلامی عملاً اثبات نمود که بین دین و سیاست و دنیا و آخرت رابطه وجود دارد و اینها مکمل یکدیگرند. امام با تدوین اولین اثر سیاسی خود به نام "کشف‌الاسرار" نخستین گام را در ترویج پیوند دین و سیاست برداشته و در اشاعه تفکر آمیختگی دین و سیاست موفق بوده است.

امام خمینی (ره) عقیده داشتند که جدایی دین از سیاست، شعاری استعماری است که در ابتدا بنی امیه و بنی عباس طراحان آن بوده و در قرون اخیر این تز الحادی از سوی استعمار طرح‌ریزی و ترویج شد، و استعمار مبلغ این تز می‌باشد (انصاری: ۶). همچنین، امام خمینی (ره) در این راستا تشابه اسلام و مسیحیت موجود در غرب از حیث رابطه با سیاست را به شدت انکار می‌کند و در این باره خطاب به روحانیون می‌فرماید: "نگذارید حقیقت و ماهیت اسلام مخفی بماند و تصور شود که اسلام مانند مسیحیت اسمی و نه حقیقی چند دستور درباره رابطه بین حق و خلق است و مسجد فرقی با کلیسا ندارد" (امام خمینی، بی‌تا: ۱۰). بنابراین سخن، هر چند مسیحیت حقیقی با اسلام در ارتباط با سیاست تفاوتی ندارد اما مسیحیت موجود که کلیسا را به عنوان مکان تجلی نهاد دیانت، نهادی غیرسیاسی تلقی کرده با اسلام که مسجد را مرکز و محور ظهور ماهیت نهاد دیانت معرفی نموده، فرق محوری دارد. این مطلب کنایه از آن است که مسیر دنیایی مبتنی بر تمدن غرب امروزی در خلاف جهت دنیای متصور در اسلام می‌باشد و مسلمانان باید هویت خود را در تمدن خویش بجویند (خواجه سروی، ۱۳۸۰: ۹۶).

اگر بخواهیم دیدگاه امام خمینی (ره) در رابطه با دین و سیاست را به صورت کامل مورد بررسی قرار دهیم، باید گفتمان امام خمینی (ره) در این رابطه را توضیح دهیم: امامت و ولایت، مهم‌ترین شاخص گفتمان امام خمینی (ره) است و در مقام

مقایسه، جایگاهی بالاتر از نظریه خلافت معنوی در گفتمان عبدالرزاق دارد که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد. در واقع گفتمان امام خمینی (ره) او را از توحید به نبوت و از آن به امامت و ولایت و از ولایت نیز به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی می‌رساند. از این‌رو از این گزاره‌ها نتیجه می‌شود: ما که به ولایت معتقدیم و به این که رسول اکرم (ص) تعیین وظیفه کرده است و خدا او را واداشته تا تعیین خلیفه کند و ولی امر مسلمانان را تعیین کند باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم.

از نظر امام (ره)، مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی، لازمه اعتقاد به ولایت است و به ضرورت شرع و عقل، همان گونه که در حیات رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع)، حکومت و دستگاه اجرا و اداره امور لازم بوده است، در زمان ما نیز لازم است (مظفری، ۱۳۸۷: ۱۴). شاخص دیگر گفتمان امام خمینی (ره) نظریه "وحدت دین و سیاست" است. در این جا نیز امام (ره) برخلاف عبدالرزاق که بر جدایی دین از سیاست تأکید کرده است و سعی دارد از نصوص دینی آن را اثبات کند؛ از میان نسبت‌های متصور درباره دین و سیاست یعنی عام و خاص مطلق و یا من وجه، تضاد، زیر بنا یا رو بنا بودن، معتقد به وحدت دین و سیاست است. در گفتمان امام خمینی (ره)، دین که همان اسلام و تشیع است، جامع و کامل است، نه حداقلی یا حداکثری، بلکه جامعیت دارد. در گفتمان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی این حکم قطعی است؛ اسلام بر خلاف مکتب‌های غیرتوحیدی در تمام شئون فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد، فروگذار ننموده است (مظفری، ۱۳۸۷: ۱۶).

امام (ره) درباره واژه سیاست هم می‌گوید که متأسفانه واژه "سیاست" همانند برخی از واژه‌ها چون "استعمار" و... از معنای خود تحریف شده و به معنای خدعه و نیرنگ تفسیر شده است و همین تفسیر غیرصحيح باعث شده که شعار جدایی دین از سیاست مورد قبول برخی واقع شود. طبیعی است که سیاست به معنای فریب نه تنها با اسلام رابطه ندارد بلکه با آن در تضاد کامل است و ساحت مقدس دین و دین‌مداران از آن مبرا است. یکی از عوامل عمده که باعث شد تا جدایی دین از سیاست رواج پیدا کند؛ همانا خلط بین سیاست اسلامی با سیاست شیطانی است. سیاست به معنای شیطانی آن است که محمد عبده درباره‌اش چنین می‌نویسد: "به خدا پناه می‌برم از سیاست و کلمه سیاست و معنای سیاست و هر حرفی که در سیاست تلفظ می‌شود" (انصاری، ۱۳۸۷: ۷). اما سیاست اسلامی همان سیاستی است که انبیاء و اولیاء از آن به عنوان ابزار در جهت اجرای قوانین الهی، برقراری عدالت و حاکمیت خدا، احقاق حق و

خدمت به بندگان خدا استفاده می‌کردند. امام خمینی (ره) نتیجه می‌گیرد که این نوع سیاست، سیاستی است که هیچ‌گاه از دین جدا نبوده است بلکه همیشه همراه و ملزوم و در کنار دین بوده و خواهد بود و به همین خاطر هم حضرت امام تلاش کردند نشان دهند تمامی احکام اسلام، سیاسی است و تفکیک آن‌ها از یکدیگر غیرممکن است. در اینجا سخن امام (ره) این است که علاوه بر احکام سیاسی واضح در اسلام، سایر احکام نیز که عبادی به نظر می‌رسد، سیاسی بوده و بعد سیاسی‌شان از آن‌ها تفکیک‌ناپذیر است. "ابعاد سیاسی و اجتماعی مربوط به اصلاح زندگی دنیوی نه تنها در احکام حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام ملحوظ است، بلکه حتی احکام عبادی اسلام که همانا وظایف خاص بندگان خدا در قبال آفریدگارشان است نیز عاری از عنصر سیاست نیست" (امام خمینی، بی تا: ۱۹).

نگاه جامع امام خمینی (ره) به دین و فراگیر بودن آن در همه شئون خرد و کلان زندگی به شدت نفی‌کننده نگرش سکولاریسم است؛ تا آنجا که ایشان معتقد است اگر کسی بگوید اسلام به زندگی چه کار دارد این جنگ با اسلام است. این، نشناختن اسلام است، اسلام به سیاست چه کار دارد؛ این جنگ با اسلام است (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۹). باتوجه به این گزاره‌ها و احکام، دین اختصاص به امور معنوی ندارد و تنها به آخرت نمی‌پردازد، بلکه به دنیا و آخرت و ماده و معنا و به طور کلی، به همه ابعاد زندگی بشر توجه دارد. به تعبیر امام خمینی (ره)، گمان نشود اسلام مثل مسیحیت است؛ فقط یک رابطه معنوی مابین افراد و خدای تبارک و تعالی است و بس، اسلام برنامه زندگی دارد، اسلام برنامه حکومت دارد (مظفری، ۱۳۸۷: ۱۶).

امام خمینی (ره) برای اثبات وحدت و رابطه دین و سیاست علاوه بر این که از دلایل عقلی و نقلی از قرآن و روایت استفاده می‌کند از برهان "ماهیت دین اسلام" هم برای اثبات این وحدت استفاده می‌کند و آن هم بدین صورت که جامعیت دین اسلام تصور آن را بدون سیاست غیرممکن می‌سازد. از دیدگاه ایشان، اسلام دین سیاست است (با تمام شئونی که سیاست دارد). این نکته برای هرکس که در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام کمترین تدبیری نکند، آشکار می‌شود. پس هر که را گمان بر این برود که دین از سیاست جداست، نه دین را شناخته است و نه سیاست را (مظفری، ۱۳۸۷: ۱۸). در جای دیگر بیان می‌کند که: "رسول‌الله پایه سیاست را در دیانت گذاشته است. همچنین احکام اخلاقی اسلام هم سیاسی است، در واقع این حکم در قرآن که مؤمنین برادر هستند، این یک حکم اخلاقی است، یک حکم اجتماعی است، یک حکم سیاسی است" (مظفری، ۱۳۸۷: ۱۸).

در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) دین پایه، اساس و مبنای سیاست است و به سیاست حالتی رویشی از متن دین می‌دهد و مبنای سیاست مبتنی بر دانش تجربی بشری یا ماحصل کارکردهای بشری برای آن را نفی می‌کند. چنان که در دیدگاه امام به دلیل امتزاج قوی دین و سیاست به سختی می‌توان از لحاظ مفهومی آن دو را از یکدیگر جدا ساخت. در حوزه نهادی هم عملاً از نظر امام، حکومت در اختیار دینداری است که شرایط مطلوب را دارا باشد و چنانچه غیر از این باشد، حضرت امام (ره) حکومت مزبور را اسلامی نمی‌داند.

ت) رابطه دین و سیاست از نگاه شهید مطهری

یکی دیگر از نظریه‌پردازان اسلامی که شدیداً معتقد به رابطه دین و سیاست در اسلام می‌باشد شهید مطهری است. ایشان در آثار خود، هم درباره رابطه دین و سیاست سخن گفته است و هم الگوی حکومتی ارائه داده‌اند. در اندیشه سیاسی استاد مطهری، دین اسلام یک کل تجزیه‌ناپذیر است. هر بُعدی از ابعاد آن در جای خود مهم می‌باشد و دین و سیاست وحدت دارند و از آنجا که سیاست با دین یکی است و تجزیه این دو از یکدیگر غیرممکن است مدل حکومتی که وی ارائه می‌دهد عبارت از حکومت حاکم اسلام‌شناس است. شهید مطهری نسبت میان دین و سیاست را نسبت روح و جسم و مغز و پوست می‌داند " ... بزرگ‌ترین آرزوی هواخواهان ترقی اسلام باید توأم شدن سیاست و دیانت باشد. نسبت این دو با هم نسبت روح و بدن است. این روح و بدن این مغز و پوست باید به یکدیگر بپیوندند. فلسفه پوست حفظ مغز است، پوست از مغز نیرو می‌گیرد و برای حفظ مغز است؛ اهتمام اسلام به امر سیاست و حکومت و جهاد و قوانین سیاسی برای حفظ موارث معنوی یعنی توحید و معارف روحی و اخلاق و عدالت اجتماعی و مساوات و عواطف انسانی است " (مطهری، ۱۳۷۴: ۳۲). او در جای دیگر می‌گوید: " ... کار اساسی این است که مردم ایمان پیدا کنند که مبارزه سیاسی یک وظیفه شرعی و مذهبی است؛ تنها در این صورت است که تا رسیدن به هدف از پای نخواهند نشست. مردم در غفلتند که از نظر اسلام، سیاست از دین و دین از سیاست جدا نیست؛ پس همبستگی دین و سیاست را باید به مردم تفهیم کرد " (مطهری، ۱۳۷۱: ۲۱). استاد مطهری در ادامه لازم می‌بیند که روش و نظام صحیح این همبستگی را تبیین کند " همبستگی دین و سیاست که امثال سید جمال مطرح می‌کردند به معنای این نبود که به قول کواکبی، استبداد سیاسی به خود قداست دینی بدهد، بلکه برعکس به معنی این است که توده مسلمانان دخالت در سرنوشت سیاسی خود را یک وظیفه و مسئولیت مهم دینی بشمارد. همبستگی دین و سیاست به معنی

وابستگی دین به سیاست نیست بلکه به معنی وابستگی سیاست به دین است. چنان که می‌دانیم وابستگی دین به سیاست به مفهومی که در بالا طرح شد، یعنی مقام قدسی داشتن حکام، اختصاص به جهان تسنن دارد. در شیعه هیچ‌گاه چنین مفهومی وجود نداشته است تفسیر شیعه از " اولوالأمر " هرگز به صورت بالا نبوده است" (مطهری، ۱۳۷۱: ۲۶).

استاد مطهری به عنوان اندیشمندی روحانی تلاش کرد با پاسخ‌گویی به مشکلات روز اجتماع از زبان دین اسلام و مذهب شیعه، دین را در عرصه اجتماع مطرح نماید. استاد مطهری اصولاً با رد سیاست‌های امروزی حاکم بر دنیا و نامیدن آن به روبه صفتی بین سیاست و دین وحدت و یگانگی قائل می‌شود.

۳. دیدگاه مخالفان رابطه دین با سیاست

الف) بررسی کلی

گروهی از نظریه‌پردازان اسلامی معتقد بودند که دین و سیاست در اسلام دارای رابطه عمیق و کامل هم به لحاظ مفهومی و هم به لحاظ ساختاری می‌باشند و لذا این دو تلازم مفهومی و نهادی با هم دارند و در نتیجه نمی‌توان این دو را از جدا هم در نظر گرفت. پرچمدار و طرفدار اصلی این نظریه؛ بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی (ره) بود که دیدگاه آن مورد بررسی قرار گرفت. در این قسمت به بررسی دیدگاه مخالفان رابطه دین و سیاست در اسلام را می‌پردازیم. اگر امام خمینی (ره) پرچمدار رابطه دین و سیاست در اسلام است، بی‌شک علی عبدالرزاق مصری نیز پرچمدار عدم رابطه دین و سیاست در اسلام می‌باشد. وی تلاش کرده تا در کتاب خود از طریق ارائه استدلال‌هایی از قرآن، روایات و عقل اثبات کند که در مکتب اسلام دین از سیاست جدا می‌باشد.

به طور کلی طرفداران جدایی دین از سیاست در چند الگوی اصلی مشترکند که این الگوهای اصلی مشترک آن‌ها را در یک امر که همان عدم رابطه دین و سیاست می‌باشد متحد می‌کند. اولین اشتراک دیدگاهی که این گروه در مورد دین و سیاست دارند این است که مفاهیم و تعالیم دین، مربوط به آخرت و سرنوشت انسان پس از مرگ است و قلمرو علم سیاست در زندگی دنیای بشر و در ارتباط با چگونه زیستن در این دنیا است؛ بنابراین نظریه و برداشت، حوزه حاکمیت دین و سیاست کاملاً جدا و لذا دو مقوله متمایز محسوب می‌شوند.

دومین اشتراک این است که دین و همه اصول و مؤلفه‌های مربوط به آن، اصولی مقدس، آسمانی، پایدار و غیرقابل نقد و اعتراض و دگرگونی است در حالی که

سیاست آمیخته با مسائل بشری و احیاناً ضد اخلاقی و فساد و آلودگی است و هرگز حالت ثبات ندارد و به تناسب شرایط موجود دائماً در معرض نقد و تحولات سریع می‌باشد. نتیجه این که این دو حوزه هرگز قابل جمع نیستند (عمید زنجانی، ۱۳۷۵: ۷۲).

سومین محور اشتراک این است که قلمرو دین را نمی‌توان از کتاب و سنت دریافت چرا که قلمرو دین از اصول دین است و مسائل اصول دین را نمی‌توان متعبدانه پذیرفت و تمسک به دلیل نقلی در آن نیز دور و باطل است و همچنین انسان زمانی برای یافتن یک پاسخ به دین رجوع می‌کند که ابتدا متکلمان بپذیرد که دین در آن باب سخن دارد تا فقیهانه به دنبال آن سخن برود بدون آن فرض این جستجو و جویی بی‌وجه است (علی اکبریان، ۱۳۸۰: ۸۶).

چهارمین محور مورد اشتراک این است که گرچه بخشی از تعالیم دین در رابطه با حل مشکلات و تنظیم امور و بیان مسائل زندگی این دنیا است ولی هدف آن با اهداف سیاسی ناسازگار است. هدف دین تربیت انسان‌های وارسته و هوشمند و دانشمندی است که در صراط تکامل معنوی و عروج از مسائل مادی زندگی به سمت روح معنویات و گذشتن از وضع موجود مادی به سوی وضع مطلوب معنوی و اخلاقی حرکت نمایند؛ درحالی که هدف سیاست، اداره وضع موجود مادی و بدون توجه به مسائل معنوی و اخلاقی است (عمید زنجانی، ۱۳۷۵: ص ۷۳).

پنجمین و در واقع مهم‌ترین استدلال مشترک مخالفان رابطه دین و سیاست که تقریباً همگی آن‌ها بر آن پافشاری می‌کنند، این است که قرآن کریم که نخستین و معتبرترین منبع شناخت قوانین و احکام اسلامی است به موضوع سیاست، دولت و حکومت نپرداخته است و از این مقوله سخنی به میان نیاورده است؛ درحالی که موافقان رابطه دین و سیاست برای اثبات رابطه عمیق و منطقی دین و سیاست در اسلام مستحکم‌ترین استدلال‌ها را از قرآن می‌آورند.

ششمین موضوع به اشتراک مخالفان رابطه دین و سیاست برمی‌گردد به همان دیدگاهی که خوارج در زمان حضرت علی (ع) داشتند و آن این که اراده هیچ کسی جز اراده خدا نمی‌تواند حاکم بر اراده انسان‌های تحت امر باشد. مردم تنها از خدا و حاکمیت بلاشریک او اطاعت می‌کنند و فرمانبردار آفریننده هستی می‌باشند. اسلام به کسی اجازه اعمال حاکمیت بر مردم را نداده است. شعار معروف این گروه در معارضه با امام علی (ع) که می‌گفتند "الحکم لله لا لک یا علی" از همین اعتقاد سرچشمه گرفته بود (عمید زنجانی، ۱۳۷۵: ۷۳).

ب) دیدگاه علی عبدالرزاق در مورد رابطه دین و سیاست

علی عبدالرزاق مصری از مهم‌ترین پرسشگران، بنیادی‌ترین بحث در اندیشه سیاسی، یعنی نسبت دین و سیاست را مطرح کرده است. عبدالرزاق کتاب خود به نام "الإسلام و اصول الحکم" را در سال ۱۹۲۵ میلادی نوشت. وی در این کتاب بحث سکولاریزم را دنبال کرد و معتقد به جدایی کامل دین از سیاست شد. شاید بتوان گفت که اندیشمندان سکولار بعد از او چیزی فراتر از سخنان عبدالرزاق نیاورده‌اند. طرح اندیشه او در ربع اول قرن بیستم اگرچه ابتدا انحراف از اسلام معرفی شد و به شدت طرد گردید، ولی به تدریج به گفتمان پذیرفته‌شده روشنفکران سکولار دنیای اسلام تبدیل گشت. او از کسانی بود که به نوعی درصدد مشروع‌سازی سکولاریزم بودند (مظفری، ۱۳۸۰: ۴). وی کتاب خود را بر پایه این استدلال و نظریه نگاشت که با وجود این که قرآن خودش نخستین و معتبرترین منبع شناخت ماهیت و احکام اسلام است به موضوع سیاست، دولت و حکومت پرداخته است. وی معتقد بود تنها چیزی که در شریعت اسلام واجب و ثابت است، این است که احکام خدا باید اجرا شود؛ اما هنگامی که امت بر اجرای احکام الهی توافق نمودند، نیازی به نصب امام یا خلیفه و یا هر کس دیگری که شئون سیاست و حکومت را به عهده گیرد، نخواهد بود. وی مدعی بود که اختلاف متکلمان در مسئله امامت و خلافت و این که وجوب نصب امام و خلیفه، عقلی است یا شرعی و همچنین اکتفا نمودن آنان در استدلال بر وجوب نصب امام و خلیفه به اجماع، نشان‌دهنده پایه‌های دینی بودن دولت و سیاست می‌باشد (عمید زنجانی، ۱۳۷۵: ۷۲).

عبدالرزاق برای توجیه و توضیح این نظریه خود تلاش کرد تا به مطالب مختلف و استدلال‌های گوناگونی استناد کند از جمله استدلال به آیات قرآن، استدلال به روایات و استدلال به حکم عقل. بنابراین وی تلاش کرد با توجه به این سه موضوع نظریه خود را مقبول واقع کند. عبدالرزاق در استدلال به آیات قرآن، آیات بسیاری که در آن‌ها وظایف پیامبران بیان شده است را مطرح می‌کند؛ ولی بر این عقیده است که با نگرشی در آیات الهی جایگاه و مقام بالای رسول خدا را به روشنی می‌یابیم. آنچه در این آیات به صراحت می‌بینیم، این است که ایشان با صفتهایی همچون حفیظ، بشیر، نذیر، خاتم پیامبران و این قبیل صفتهای معرفی می‌شود. به نظر وی یکی از بهترین آیات در بیان نقش رسول خدا (ص) در جامعه این آیه است: "ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیماً" (احزاب: ۴۰). بنابراین اگر پیامبر اکرم (ص) حقی جز رسالت داشت و به عنوان مثال سلطان و پادشاه مردم و امتش بود، حداقل قرآن مجید باید در یک مورد "حق الملک" را در کنار "حق الرساله" بیان می‌کرد. تفاوت بین جایگاه رسول و سلطان، روشن و آشکار است (قاسمی، ۱۳۸۲: ۴۹).

عبدالرزاق براساس برخی دیگر از آیات قرآن مانند آیه ۸۰ سوره نساء آیه ۶۷ و ۶۶، سوره انعام - آیه ۱۰۷ و ۱۰۶، سوره انعام آیه ۹۹ و ۱۰۸، سوره یونس آیه ۴۸، سوره شوری آیه ۲۱ و ۲۲، سوره غاشیه آیه ۵۴، سوره نور آیه ۵۶ و سوره فرقان نتیجه می‌گیرد که قرآن به صراحت رد می‌کند که پیامبر، نگهبان، وکیل، جبار یا سلطه‌گر است؛ نیز رد می‌کند که پیامبر برای این که مردم مؤمن شوند از زور استفاده کند. کسی که نگهبان و سلطه‌گر نیست، پس ملک (رئیس دنیوی) هم نیست، چرا که سلطه فراگیر قدرت و اقتدار نامحدود از لوازم هر قدرت دنیوی (ملک) است" (عبد الرزاق، ۱۳۸۰: ۱۴۶).

از نظر عبدالرزاق "اسلام دعوتی دینی به سوی خداست، یکی از مذاهبی است که معطوف به اصلاح نوع بشر است، او را به سوی نزدیکی به خدا هدایت می‌کند و راه سعادت ابدی را که خدا به بندگان شایسته‌اش وعده داده، برایشان می‌گشاید. اسلام مجموعه‌ای دینی است که خداوند اراده کرده است که کل بشریت را به آن مرتبط سازد و تمامی مردم زمین را در بر گیرد. این دعوت قدسی پاک برای تمامی مردم اعم از سرخ و سیاه است که به ریسمان خدای یگانه چنگ زند، امتی واحد باشند، خدای واحد را عبادت کنند و در عبادت او برادر باشند" (عبدالرزاق، ۱۳۸۰: ۱۵۲). عبدالرزاق در ادامه معتقد است که اصطلاحاتی همچون؛ امامت، خلافت، بیعت، اولی‌الأمر، امت و جماعت که در آیات و روایات به کار رفته‌اند به آن معنی که امروز، آمیخته با مفهوم سیاست و دولت تفسیر می‌شوند، مورد نظر نبوده است. معانی و تفسیرهای سیاسی که برای این‌گونه مقوله‌های شرعی ارائه می‌شود - امام و خلیفه به معنی رئیس دولت و اولی‌الأمر به معنی زمامداران، و حکام و بیعت به مفهوم انتخابات، و امت و جماعت به معنی ملت و دولت و کشورهای اسلامی - جملگی معانی و مفاهیم جدیدی هستند که اطلاق آن واژه‌ها بر این معانی، منوط بر آن است که در زمان نزول آیات و صدور روایات نیز چنین معانی از آن‌ها استفاده شود؛ درحالی که اثبات چنین امری امکان‌پذیر نیست (عمیدزنجانی، ۱۳۸۵: ۷۲). عبدالرزاق برای اثبات جدایی سیاست از اسلام به برخی از روایات نیز اشاره می‌کند: از جمله از کتاب "السیره النبویه احمد بن زینی دحلان" نقل می‌کند که مردی نزد پیامبر آمد و حاجتش را مطرح کرد. او وقتی نزدیک پیامبر می‌رسد، دچار لرزش شدید و هراس زیاد می‌شود. پیامبر به او می‌گوید: "آرام بگیر، زیرا من نه ملکم و نه جبار. من فقط پسر زنی قریشی‌ام که گوشت نمک سود می‌خورد...". در حدیثی آمده است که پیامبر وقتی از طرف اسرافیل به انتخاب بین "پیامبر - شاه" یا "پیامبر - بنده" دعوت شد، به سوی جبرئیل برگشت تا نظر او را بپرسد؛ جبرئیل به نشانه تواضع به زمین نگرست (در روایت دیگری جبرئیل به او توصیه می‌کند که متواضع باشد)، پس گفت من پیامبر - بنده‌ام. اینها نشانه آشکاری است که پیامبر شاه

نبود، نمی‌خواست شاه شود و روانش به آن دل‌بستگی نداشت (عبدالرزاق، ۱۳۸۰: ۱۵۱). وی همچنین معتقد است که "اقتدار پیامبر دینی بود، و منحصرأ از رسالت ناشی می‌شد. این رسالت با مرگ او به پایان رسید، از این‌رو اقتدار نیز تمام شد. در امر اقتدار کسی نبود که جانشین او شود، در امر رسالت هم چنین بود. اگر اقتدار در میان پیروان پیامبر، بعد از مرگ او ضروری بود، این اقتدار قطعاً جدید بود و به اقتداری که پیامبر داشت، هیچ ربطی نداشت" (عبدالرزاق، ۱۳۸۰: ۱۶۸) و همین‌طور او در سراسر زندگی‌اش به چیزی که بتوان آن را دولت اسلامی یا دولت عربی نامید اشاره نکرده است. بر این اساس از نظر عبدالرزاق، پیامبر جانشینی پس از خود مشخص نکرده است؛ زیرا جزء مأموریتش نبوده است، در ضمن نظر شیعه مبنی بر جانشینی علی (ع) را نیز از نظر ارزش علمی ناچیز می‌شمارد (مظفری، ۱۳۸۷: ۱۰).

خلاصه این که عبدالرزاق نتیجه می‌گیرد که آیه و دلایل چهارگانه یعنی قرآن، سنت، عقل و اجماع هیچ‌کدام بر سیاسی‌بودن رسالت پیامبر دلیل اقامه نمی‌کنند، خلافت یا امر قضا یا هر امر وظیفه حکومتی یا دولتی، هرگز از امور دینی به‌شمار نمی‌آیند و همه این‌ها صرفاً امور سیاسی‌اند. دین نیز هیچ توجهی به آن‌ها ندارد به‌گونه‌ای که نه در پی شناخت آن‌هاست و نه انکار آن‌ها، نه به آن‌ها امر و نه از آن‌ها نهی می‌کند (مظفری، ۱۳۸۷: ۱۰). در مجموع عبدالرزاق حکم به جدایی کامل دین و سیاست در اسلام می‌دهد و معتقد است که این دو هیچ‌گاه با هم مرتبط نبوده و در ادامه هم نخواهد بود.

بررسی و نتیجه‌گیری

براساس آنچه در این نوشتار بیان شد در مورد رابطه میان دو پدیده اساسی زندگانی انسان یعنی دین و سیاست در مکتب اسلام، علی‌رغم این که تعاریف متنوع و برداشت‌های گوناگونی از دین و سیاست ارائه شده است، ولی در نهایت دو نظریه کلی در خصوص رابطه میان دین و سیاست وجود دارد: یکی نظریه تفکیک است و دیگری نظریه تداخل.

طرفداران دیدگاه اول که در اقلیت قرار دارند، هرگونه ارتباط و تعامل را بین دین و سیاست نفی نموده و دخالت هر یک از آن‌ها را در امر دیگری موجب اضمحلال یا ضعف و ناتوانی هر دوی آن‌ها می‌پندارند. نظریه‌پرداز اصلی این گروه در دوران معاصر علی عبدالرزاق مصری است که با استندهای گوناگون از قرآن کریم و روایات معتقد است که بین دین و سیاست هیچ‌گونه رابطه‌ای چه از بُعد نهادی و چه از بُعد مفهومی آن ترسیم نشده است. لذا اصل تفکیک و جدایی میان این دو را می‌پذیرد. نظریه‌پردازان

دیگری که این نگاه را دنبال می‌کنند رسالت دین و هدف آن را از رسالت و هدف سیاست جدا دانسته‌اند، لذا با در نظر گرفتن دو رسالت جداگانه که یکی به دنیا و دیگری به آخرت یعنی دو جهان متفاوت تعلق دارند راهی برای تداخل و با هم بودن آن‌ها برایشان قابل تصور نیست. زیرا اینها دو دنیای متفاوتند و هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارند.

در طرف مقابل این نظریه، طرفداران دیدگاه تداخل و همسانی وجود دارد. این گروه با رد نظریه گروه اول معتقدند که آن‌ها نتوانسته‌اند آیات قرآنی را خوب تفسیر و تعبیر و درک کنند و از روایات و سنت نیز برداشت درستی ندارند و به همین خاطر است که نمی‌توانند درک درستی از رابطه دین و سیاست در اسلام داشته باشند. به علاوه، آن‌ها بعد عقلانی دین اسلام را نادیده گرفته‌اند و لذا به نقش عقل و دلایل عقلی کمتر توجه کرده‌اند یا گنه آن‌ها را در نیافته‌اند.

این گروه با استفاده از آیات قرآنی و روایات و براهین عقلی، رابطه عمیق و وثیق بین دین و سیاست را اثبات می‌کنند. مهم‌تر از همه این که اینان رسالت دین و سیاست و اهداف آن دو را در مورد انسان یکی می‌دانند. دین رسالت اداره دنیای مردم را به بهترین وجه دارد و سیاست نیز متوجه تربیت و پرورش مردم و تأمین آخرت و سعادت حقیقی آن‌ها نیز در کنار تأمین دنیایشان می‌باشد. لذا تفکیک و جدایی معنا ندارد. اغلب اندیشمندان و حکیمان و فقیهان جهان اسلام چون معلم دوم ابونصر فارابی، ابن‌سینا، خواجه نصیر، ملا صدرا، شیخ اشراق، شیخ مفید، شیخ طوسی، علامه حلی، علامه مجلسی، ملا احمد نراقی، ماوردی، غزالی، فخر رازی، و... در این گروه قرار دارند. در دوران معاصر نیز اندیشمندان بزرگی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده، نائینی، امام خمینی (ره)، محمدباقر صدر، مرتضی مطهری، علامه طباطبایی، سید قطب، مودودی و... در این گروه جای دارند. در ایران و جهان تشیع معاصر نظریه‌پرداز اصلی این گروه امام خمینی (ره) می‌باشد. وی معتقد است که هرکس رابطه بین دین و سیاست را نشناخته باشد یا آن را انکار کند، اسلام را نشناخته است؛ زیرا دلایل و براهین عقلی و نقلی عدیده‌ای حاکی از وجود عمیق و وثیق این رابطه می‌باشد. به طور کلی و با یک بررسی تحلیلی در آیات قرآن کریم و روایات و نیز مراجعه به حکم عقل و خرد انسانی می‌توان نکات زیر را به عنوان نتیجه چنین مطرح کرد:

۱. موضوع اصلی دین و سیاست هردو انسان است که در عین برخورداری از ابعاد گوناگون اما هیچ‌یک از ابعادش از دیگری تفکیک‌پذیر نیست. یعنی نه جسمش از روحش قابل انفکاک و دارای برنامه خاص می‌باشد و نه دنیایش از آخرتش. لذا اگر نتوان

ابعاد وجودی انسان را تفکیک کرد چگونه می‌توان او را تحت رهبری دو برنامه متقابل قرار داد و اساساً چنین کاری برای موجود واحدی به نام انسان شدنی نیست.

۲. تفکیک بین دین و سیاست به اصل تفکیک و دو هدفی بودن انسان برمی‌گردد. دو هدفی که در نگاه عمیق به تعارض با هم منجر می‌شوند. یعنی دنیا در برابر آخرت و جسم در برابر روح و ماده برابر معنویت. وجود این چنین تعارضی به زیان انسان و اداره زندگی او و کرامت انسانی اوست. به عنوان مثال، اگر بنا باشد سیاست او را به بی‌اخلاقی و دین او را به اخلاق و معنویت فرا بخواند انسان دچار تعارض می‌گردد. تعارضی که او را در زندگی حیران ساخته و راه پیشرفت او را می‌بندد.

۳. نظریه تفکیک امری تاریخی و نه انسانی است و ساخته فرهنگ غرب در دو دوره وسطی و جدید است. این در حالی است که در جهان اسلام اساساً بحث دوگانگی و تفکیک دین و سیاست مطرح نبوده است بلکه به عنوان امری تاریخی و در دوران معاصر تحت تأثیر فرهنگ غرب ایجاد شده است. لذا در صدر اسلام یا ادوار بعدی این مسأله مطرح نبوده است.

۴. در دوران جدید استعمارگران از ابزار جدایی دین و سیاست برای تحقق اهداف و مقاصد خویش در جهان سوم و به‌ویژه جوامع اسلامی استفاده کرده و آن را تشویق و رایج نموده‌اند. پس جدایی امری است که به لحاظ سیاسی به نفع دشمنان اسلام و غالباً از سوی آن‌ها مطرح شده و پدیده‌ای استعماری می‌باشد و لذا طرح آن به زیان اسلام و پیروانش می‌باشد و با اصل بقا و ادامه حیات آنان در تعارض شدید قرار دارد. حال چگونه یک مکتب می‌تواند به اصلی پایبند گردد که به زیان خویش و پیروانش عمل کند.

۵. دلایل کسانی که از آیات قرآن اصل جدایی را استنباط کرده‌اند رسایی ندارد و شاذ و نادر بوده با اجماع نظر دانشمندان و مفسران مسلمان در تعارض قرار دارد. بنابراین اصل تداخل و همسانی و ارتباط به نوعی اجماعی است.

۶. از روایاتی چون گزینش نبوت به جای پادشاهی توسط پیامبر اسلام (ص) نیز نمی‌توان به اصل تفکیک رسید زیرا اینها دو گونه کنش را در برابر هم قرار می‌دهد، مثلاً پادشاهی را در برابر پیامبری، در حالی این دو کنش معادل با دین و سیاست نیست. پادشاهی نوعی نظام خاص سیاسی است در حالی که نبوت هم می‌تواند نظامی سیاسی - الهی باشد. یعنی سیاستی سماوی و خدایی.

۷. مباحث و دیدگاه‌های رابطه شریعت و دولت نیز مترادف با رابطه دین و سیاست نیست. زیرا نه شریعت و شرع مترادف با دین است و نه دولت مترادف با سیاست.

۸. سیره پیامبر اسلام در مدت ده ساله رهبری در مدینه و سیره امام علی (ع) در حکومت چهار سال و شش ماهه‌اش و نیز سیره امام حسن (ع) در مدت شش ماه حکومتش هیچ نشانه‌ای از اصل جدایی و تفکیک را در بر ندارد.

۹. براساس آنچه گذشت گروه طرفدار رابطه دین و سیاست دلایل منطقی‌تر، معقول‌تر و قابل استنادتری برای اثبات نظریه خود ارائه می‌دهند؛ آن‌ها با استناد به همان آیات قرآنی که مخالفان برای رد و نفی رابطه دین و سیاست استفاده می‌کنند وجود رابطه مفهومی، ساختاری و وجودی بین دین و سیاست را اثبات می‌کنند و معتقدند که اکثر آیاتی که مخالفان برای رد این رابطه استفاده می‌کنند بیشتر آیات مکی می‌باشد و مربوط به زمانی است که دغدغه اصلی رسول اکرم (ص) دعوت مردم به اسلام بود نه زمانی که آن حضرت در مدینه حکومت تشکیل داد. به علاوه از نگاه آنان مخالفان سایر آیات را نیز درست درک نکرده‌اند. در مورد روایات نیز همین‌گونه است.

نهایت این که موضوع دین و سیاست، انسان و پرورش انسان است و انسان موجودی واحد و دارای ساختار و نهاد واحدی است در نتیجه دین و سیاست که باید به تدبیر و هدایت و پرورش او پردازند چاره‌ای ندارند جز این که متحد و با هم باشند یا در ارتباط با هم برای اداره زندگی و پرورش انسان برنامه‌ریزی کنند تا بتوانند از عهده رسالت خویش یعنی پرورش، هدایت و تدبیر امور انسان برآیند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن خلدون (۱۳۶۶)، مقدمه، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
۳. اکبریان، علی، "دین و سیاست"، مجله فلسفه، کلام و عرفان، شماره ۲ و ۳، (۱۳۷۶).
۴. امام خمینی (۱۳۶۹)، شوون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه ولایت فقیه از کتاب البیع، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۵. امام خمینی (۱۳۷۱)، "وصیت‌نامه سیاسی - الهی"، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۶. امام خمینی (۱۳۷۳)، صحیفه نور، ج ۸، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وزارت ارشاد اسلامی.
۷. امام خمینی (۱۳۷۸)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ج ۲۲.
۸. امام خمینی (بی‌تا)، ولایت فقیه، قم: انتشارات آزادی.

۹. انصاری، علیرضا، "پیوند دین و سیاست از نگاه امام خمینی"، برگرفته از سایت: www.al-shiaa.py/htm/far/books
۱۰. بهادروند، محمدمهدی، "درآمدی بر رابطه دین و سیاست"، **مجله فقه و اصول؛ حکومت اسلامی**، شماره ۲۴، (تابستان ۱۳۸۱).
۱۱. جعفری، محمد، "سکولاریسم از دیدگاه شهید مطهری"، **مجله: فلسفه، کلام و عرفان (رواق اندیشه)**، شماره ۱۴، (۱۳۸۱).
۱۲. جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۵)، **رخ اندیشه**، کتاب اول، تهران: کلبه معرفت.
۱۳. خواجه سروی، غلامرضا، "وحدت دین و سیاست در اندیشه امام خمینی"، **مجله علوم سیاسی**، شماره ۱۶، (۱۳۸۰).
۱۴. خواجه سروی، غلامرضا، "رابطه دین و سیاست در اندیشه مهندس بازرگان"، **مجله "پانزده خرداد"**، دوره اول، شماره ۲۳، (۱۳۷۵).
۱۵. دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۲)، **لغت‌نامه**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۶. دوورژه، موریس (۱۳۷۶)، **اصول علم سیاست**، ترجمه: ابوالفضل قاضی، تهران: دادگستر.
۱۷. **روزنامه عصر آزادگان**، مورخ ۱۳۷۸/۱۱/۲۱.
۱۸. سهرابی‌فر، محمدتقی، "گذر از تعریف دین به شمول‌گرایی"، **مجله رواق اندیشه ۳۱**، (۱۳۸۵).
۱۹. شجاعی‌زند، علیرضا، "تعریف دین و معضل تعدد"، **مجله نقد و نظر**، سال پنجم شماره سوم و چهارم، (۱۳۸۵).
۲۰. صدر، سیدمحمدباقر (۱۳۸۸)، **سنت‌های تاریخ در قرآن**، ترجمه: سید جمال موسوی اصفهانی، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. صدر، سیدمحمدباقر (بی‌تا)، **فدک فی التاریخ**، بیروت: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه.
۲۲. صدر، سیدمحمدباقر (بی‌تا)، **المدرسة القرآنیة**، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۲۳. عبدالرزاق، علی (۱۳۸۰) "اسلام و مبانی قدرت"، ترجمه: امیر رضایی، چاپ اول، انتشارات قصیده‌سرا.
۲۴. عبدالرزاق، علی (۲۰۰۰م)، **الاسلام و اصول الحکم**، دراسة ووثائق محمد عماره، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.
۲۵. عمیدزنجانی، عباسعلی، "نسبت دین و سیاست"، **مجله فلسفه، کلام و عرفان**، (۱۳۷۵).
۲۶. فارابی، ابونصر (۱۹۹۵)، **تحصیل السعاده**، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
۲۷. فاضل، مقداد بن عبدالله (۱۳۹۶ق)، **اللوامع الالهیة فی مباحث الکلامیه**، تبریز: چاپ محمدعلی قاضی طباطبائی.
۲۸. قاسمی، محمدعلی، "نقد و بررسی تفکر جدایی دین از سیاست"، **مجله: فلسفه، کلام و عرفان (رواق اندیشه)**، شماره ۲۱، (۱۳۸۲).

۲۹. لاریجانی، جواد (۱۳۷۲)، **نقد و دینداری و مدرنیسم**، تهران: انتشارات اطلاعات.
۳۰. ماوردی، علی (۱۳۹۳ق/۱۹۷۳م)، **الاحکام السلطانیة**، قاهره.
۳۱. محمدی، سیدمرتضی، "رابطه دین و سیاست در سه حوزه نبوت، امامت، فقاقت"، **مجله فلسفه، کلام و عرفان "سفیر"**، پیش شماره ۲، (۱۳۸۵).
۳۲. مصباح یزدی، محمدتقی (بی تا)، **آموزش عقاید**، تهران.
۳۳. مطهری، مرتضی (۱۳۷۱)، **"نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر"**، چاپ شانزدهم، تهران: انتشارات صدرا.
۳۴. مطهری، مرتضی (۱۳۷۴)، **"امامت و رهبری"**، چاپ شانزدهم، تهران: انتشارات صدرا.
۳۵. مظفری، آیت، "چرایی نگاه متضاد به رابطه دین و سیاست نزد عبدالرزاق مصری و امام خمینی"، **فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی**، سال چهارم، شماره ۱۵، (۱۳۸۷).

36. Robertson, Roland (1970), **The Sociological Interpretation of Religion**, Oxford: Basil Blackwell.
37. Tansey, Stephen D (2000), **Politics**, London: Routledge.
38. www.al-shia.py/htm/far/books-
39. <http://www:tahoordanesh.com/pageprint.php?pid11212>